**انترناسیونال ۷۰۷**

**رضا پهلوی هم صدای انقلاب مردم ایران را شنید!**

**پیرامون مصاحبه رضا پهلوی با خبرگزاری آسوشیتد‌پرس**

**سیامک بهاری**

نزدیک به چهار دهه پیش، محمدرضا پهلوی که هنوز خودش را رسما، بزرگ‌ ارتش‌داران و شاهنشاه آریامهر می‌نامید، ناچار شد صدای انقلاب مردم ایران را بشنود! آن هنگام انقلاب در خیابان شعله می‌کشید و ماشین بیرحم و فوق خشن سرکوب حکومت نظامی آریامهری با تجهیزات کامل، عاجز از فرونشاندن آتش انقلاب بود! انقلاب، شاه را از تاج و تخت به زیر کشید! سوت پایان در خیابانها کشیده شد و شناسنامه سلطنت باطل شد!

نفرت از انقلاب برای از قدرت به زیر کشیده شدگان به کینه‌ای تاریخی بدل شد! خیل بازماندگان سلطنت، آشفته، شکست خورده و متلاشی شده، به تنها سمبل حکومت متوسل شدند. رضا پهلوی ۲۱ ساله را آوردند تا در واپسین کوچه بن‌بست تاریخِ سلسله پهلوی، سوگند پادشاهی یاد کند و کرد!

رضا پهلوی، پا به سنگلاخ سیاست گذاشت! با هر فراز و نشیب حاکمیت اسلامی و هر تغییر رویکرد مناسبات سیاسی غرب با جمهوری اسلامی چرخید، اما همچنان در جهت مخالف آرمانها و منافع مردم، و در تأیید حکومت سلسله پهلوی موضع گرفت. همراه با استراتژی غرب، متحد با حزب مشروطه ایران به خاتمی و جریان دوم خرداد روی آورد. با ناکامی و شکست پروژه اصلاح و استحاله جمهوری اسلامی، در لاک خود فرو رفت. به منتقد اصلاح‌طلب بی خاصیتی بدل شد که دیگر حتی سرِ پافشاری بر تاج و تخت را هم ندارد. جریان سلطنت طلب را هم بی افق‌تر از پیش به نوعی به حال خود رها کرد.

رضا پهلوی با برآمد خیزش ۸۸ با کرختی آشکاری مجددا پا به میدان گذاشت. شوالیه گیج و بی رمقی که در بهت سرعت تحولات سیاسی و حضور کوبنده مردم در خیابانها، دستپاچه شده بود، در پس چند بیانیه و اعلام موضع خنثی، سنگر گرفت! او که رابطه تاریخی و خدمات متقابل مذهب و ناسیونالیسم را به خوبی درک می‌کرد. نگران از خیزش مردم، در مصاحبه‌ای صریحا گفت: "اگر قرار باشد مشکل ما در ایران با جمهوری اسلامی، با اسلام‌ستیزی حل شود من ترجیح می‌دهم همین جمهوری اسلامی روی کار بماند". با اسم رمز "نافرمانی مدنی" با هر تغییر بنیادی و زیر و رو کننده به مقابله برخاست. به سراغ رفراندوم رفت. به این توهم که خودش از صندوق رفراندوم سر بر خواهد آورد. خواست که جمهوری اسلامی به همین سادگی از حکومت استعفا بدهد! و فعلا، به این نتیجه رسیده است که این حکومت دیگر قابل اصلاح نیست!

او پیش‌تر، دریافته بود که خیزش ۸۸، مطالبه و رنگ قیام سال ۵۷ را بخود گرفته است. فریاد خیابان و دانشگاه علیه دیکتاتوری در هم تنید و همچنان نشان داد که مردم عاصی و معترض، نه شاه می‌خواهند نه در پی احیای سلطنت‌اند!

شتاب و ضرب تحولات سیاسی و به میدان آمدن علنی مردم علیه جمهوری و شفافتر شدن مطالبات سیاسی مردم، بناچارنقش و جایگاه سیاسی رضا پهلوی را هم بکلی تغییر داد.

**بن بست سیاسی رضا پهلوی**

جریان سلطنت طلب که تاریخا همراه و همگام راست‌ترین جناح سرمایه‌داری امریکا بوده است و از سیاست سازش و مدارای غرب با جمهوری اسلامی همواره گله‌‌مند و شاکی بوده است، با بر سرِ کار آمدن ترامپ امیدوار شد که شاید این بار شانس بیاورد و زیر نورافکن غرب قرار بگیرد. رضا پهلوی همین چندی پیش در مراسم دست ساز بورلی‌هیلز رسما اعلام کرد که "تغییرات در کاخ سفید او را بسیار امیدوار کرده است که مورد توجه قرار بگیرد". درعین حال او می‌داند، انقلابی که زیر پوست جامعه همچنان نفس می‌کشد، غرب را از هر نوع "رژیم چنج" باز داشته و می‌دارد! ایران، عراق و لیبی و افغانستان نیست. او بهتر از هر کسی می‌داند که جمهوری اسلامی به ضرب کشتار و قتل‌عام و سرکوب خشن توانسته انقلاب مردم را شکست بدهد. علیرغم این مردم به اشکال مختلف دست از مطالبات و خواستهای اساسی خود بر نداشته‌اند.

مماشات غرب با جمهوری اسلامی از یکطرف و مردمی که برای برچیدن بساط دیکتاتوری جمهوری اسلامی، به میدان آمده‌اند، بن بستی است که رضا پهلوی و خیل سرگردان سلطنت طلب در آن گیر افتاده‌اند. نه می‌توانند چشم از بالا بردارند و نه می‌توانند با مبارزات مردم همراه شوند! سالهاست این حقیقت "تلخ" را دریافته‌اند که، دغدغه و استراتژی غرب بر متن وحشت از یک برآمد انقلابی محتمل در ایران نمی‌تواند تغییر رژیم و یا حمله نظامی باشد. اعتراضات و مطالبات مردم، بر سر نان و کرامت انسانی، بی وقفه به سمت و جهت یک خیزش انقلابی می‌رود. کارگران و مطالبات چپ و رادیکال برای یک زندگی شایسته انسانی به فرهنگ مبارزاتی جاری بدل شده ست. هیچ نشانه‌ای از عقب‌گرد و فروکش کردن اعتراضات وجود ندارد. از همین رو فاکتورهای تعیین کننده برای بازگشت به قدرت و احیای نظام سلطنتی، با این موانع اصلی روبرو می‌شود. وانگهی در نهایت، عامل تعیین کننده در سرنگونی جمهوری اسلامی، مردمی هستند که علیرغم بیش از سه دهه سرکوب، عرصه را بر جمهوری اسلامی تنگ کرده‌اند. بلوغ و تشخیص سیاسی و ارتقاء توان دخالتگری مردم برای تعیین سرنوشت سیاسی شان، همواره نشان داده است که جهت‌گیری مبارزات مردم برای یک زندگی شایسته انسانی است و سلطنت نمی‌تواند محمل چنین خواستی باشد.

رضا پهلوی باید تکلیف خودش را در مواجهه با حقایق سیاسی جاری، روشن کند! این وضعیت، چاره‌ای جز تغییر فریبکارانه موضع سیاسی و به اصطلاحِ خودش، "دمکراسی‌خواه" شدن برای او باقی‌نگداشته است! انصراف دوفاکتو از سلطنت و ناروشن و خاکستری گذاشتن جایگاه سیاسی و هژمونی "شاهزاده" در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی نه امری تصادفی، که یک استراتژی سیاسی رسمی است.

او فرمولی چند منظوره یافته است که هم او را متمایل به مبارزات مردم نشان دهد و همچنان "شاهزاده" نگهدارد. وقتی می‌گوید؛ سالها زندگی در غرب به او سکولاریسم را آموخته است و سبب شده "انتخاب مردم را بپذیرد". تن دادن به "هر چه مردم بخواهند و تصمیم بگیرند، همان باید باشد"، و "من فقط یک شهروند عادی هستم". بخشی از همین سیاست چند منظوره است. فعلا قرار است این‌ها چسب او با مبارزات جاری مردم ایران باشد. اگر چه ظاهرا، "شاهزاده" را موقتا از موقعیت شاهانه‌اش ساقط می‌کند. حقیقت این است که مبارزات آزادیخواهانه مردم مُهرش را محکم بر ردِ سیاست‌های راست سلطنت‌طلب، زده است. برای رضا پهلوی جز این راهی باقی‌نمانده است. این دوران برای او بویژه یک مخمصه جدی است. این تصمیم پیش از هر چیز موقعیت واقعی و جایگاهِ تاثیر و جهت رادیکال مبارزه مردم را نشان ‌می‌دهد. پناه بردن به "حق انتخاب مردم" که در تاریخ شاهان اساسا نمی‌توانسته حتی وجود داشته باشد، برای کسب مشروعیت، به او تحمیل شده است!

منطقا از این پس، سلطنت مائده‌ای آسمانی نیست که خداوند به شاهان عطا می‌فرماید! و چنین است که وارث تاج و تخت پادشاهی ناچار است، از عرش به فرش بیاید و بشود شهروند عادی با برچسب شاهزادگی!

بر همین متن، "شاهزاده" منطقا باید بپذیرد که مردم پدرش را هیچگاه انتخاب نکردند! انقلاب ۵۷ هم حق مردم برای "انتخاب" بود! و باید بپذیرد که "حق انتخاب" منطقا راه به اعماق جامعه می‌برد، به اعماق فقر میلیونی تحمیلی و ریاضت اقتصادی جمهوری اسلامی و مردمی که حاکمیت اسلامی را هم انتخاب نکرده‌اند! و حق دارند بزنند زیر هر چیزی که انتخاب نکرده‌اند!

و فراتر از این، روی ‌آوردن رضا ‌پهلوی به به پذیرش تغییر از اعماق جامعه است. اعتراض و اعتصاب عمومی و مبارزات کارگری. او ناچار شده است این را هم بپذیرد که کارگر و اعتراض کارگری، بسیج جامعه و نماینده بخش عظیم اعتراض جامعه، تنها راه پیش رو و تنها امکان و امید غلبه بر جمهوری اسلامی و رهایی از شر حاکمیت اسلامی است! تنها امکان ممانعت از فروپاشی جامعه و تحقق هر نوع سناریوی سیاهی است!

او البته پسوندی برای انقلاب اختراع کرده است که ضرب رادیکال ‌آنرا بگیرد. می‌گوید انقلاب از نوع مسالمت آمیزش! یعنی ماشین دولتی و دستگاه نظامی و انتظامی و حتی به فرموده، سپاه‌پاسدارن هم به نوعی خدمتگزار مردم است و باید حفظ شود.

او بخوبی به این امر واقف است انقلاب به امر جاری مردم برای رهایی از شر حکومت اسلامی بدل شده است! اعتراضات جاری کارگری به خیابان کشیده شده است و با هیچ تهدیدی از میدان به در نمی‌رود.

شورش گرسنگان، شورش بیکاران، شورش زنان و جوانان! در راه است. هنگامی که معیشت و منزلت به حق مسلم مردم بدل شد، بی تردید، شاهی را سوارِ سرِ خود نخواهد کرد!

رضا پهلوی درست در اینجا، در میانه غوغای اعماق جامعه، صدای انقلاب مردم ایران را شنیده است! فوران اعتراضات را دیده است و چاره‌ای جز این ندارد که تقلا کند، انقلاب هم صدای او را بشنود و این بار، برعکس دوران پدر تاجدارش، او را بر گرده خود سوار کند و به تاج و تخت ملوکانه برگرداند!

او بخوبی می‌داند که تاریخا هیچ پادشاهی و از جمله پدر و پدر بزرگش، در خیابان و با انقلاب، انتخاب نشده‌اند! شاهزاده راهی ندارد جر آنکه تلاش ‌کند نشان دهد در نقطه درست تاریخ، در کنار مبارزه مردم ایستاده است. منتهی طوفان انقلابی که جمهوری اسلامی را سرنگون کند، ‌کلاهی بر سر "شاهزاده" نخواهد نگذاشت!